

• دریافت ۹۱/۰۷/۸

• تأیید ۹۱/۰۹/۷

«ادبیات تطبیقی» در گذر از نحله‌های گوناگون و عناصر دخیل در پیدایش آن» (با رویکرد تاریخ ادبیاتی)

منصور پیرانی*

چکیده

ادبیات تطبیقی از زمان پیدایش خود تاکنون، دوره‌ها و نظریه‌های گوناگونی را از سر گذرانده است. نظریه پردازان و اندیشمندان متناسب با شرایط محیطی خود و با توجه به نگاه، هدف و شناخت خود از ادبیات، ادبیات تطبیقی را تعریف و تبیین کرده‌اند و آثار ادبی ملت‌ها را یا از افق دید همسطح نگریسته‌اند یا با نگاهی فرودستانه یا فرادستانه؛ اما ادبیات تطبیقی که در مواردی از آن به «ادبیات همگانی» یا به تعبیر گوته، شاعر آلمانی، «ادبیات جهانی» (Weltliteratur) تعبیر می‌شود، با هر نوع نگاه و از هر زاویه دیدی که نگریسته باشند، دانشی است برخاسته از روح قومی یا ملی و به تعبیر دیگر، دانش مشترک و موافق اذهان ملت‌ها، حاصل پیوند و میراث عظیم مشترک آنهاست. این دانش مشترک ملت‌ها پیش از اعلام ظهور رسمی و آکادمیک خود در دانشگاه‌ها، در روابط تجاری میان ملت‌ها، در سفرهای مسافران، از طریق ترجمه و حتی از طریق پدیده‌های شوم و ویرانگری چون جنگ، مشهود و مرسوم بوده است. از آنجا که هر ملتی در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن جهانی سهمی داشته و دارد، ادبیات تطبیقی تبدیل به میراث مشترک ملت‌ها شد؛ از این رو بسیاری از کشورها مفهوم ادبیات تطبیقی را از دیدگاه خاص خود تعریف یا تفسیر کرده‌اند و اصول و معیارهایی بر آن نهاده‌اند. این مقاله می‌کوشد مهمترین و تأثیرگذارترین نحله‌ها (همچون نحله فرانسوی، آلمانی، آمریکایی، اروپای شرقی و ...) را بر پایه مبانی و اصول هر کدام بررسی کند و روند تحول مفهوم آن را تا به امروز نشان دهد و به این مسأله بپردازد که «مفهوم ادبیات تطبیقی در گذر از نحله‌های گوناگون چه تحولاتی یافته است؟» و عناصر مؤثر در پیدایش و گسترش آن کدام‌ها هستند؟ تا بر این اساس جایگاه، اهمیت، سهم ادبیات فارسی در میراث عظیم مشترک ملت‌ها و میزان اقبال جهانی به آن سنجیده و دانسته آید.

کلید واژه‌ها:

ادبیات تطبیقی، نظریه، نحله، مطالعات فرهنگی، معیار، ترجمه.

am-piran@yahoo.com

* استادیار دانشگاه پیام نور قزوین

مقدمه

ادبیات تطبیقی که در مواردی از آن به «ادبیات همگانی» یا به تعبیر گوته، شاعر آلمانی، «ادبیات جهانی» تعبیر می‌شود، دانشی است برخاسته از روح قومی یا ملی و به تعبیر دیگر دانش مشترک و موافق اذهان ملت‌ها و حاصل پیوند مشترک آنهاست. این درست که پژوهشگران، فرانسه را خاستگاه دانش و نظریه «ادبیات تطبیقی» می‌دانند، اما در نگاهی فراگیر و بی طرفانه، می‌توان گفت که مفهوم ادبیات تطبیقی پیش از شکل‌گیری آن به عنوان دانشی مستقل و وضع مبانی و معیارهای آن، در روابط تجاری، مبادلات اقتصادی و کالاهای بومی میان ملت‌های گوناگون و مهاجرت اقوام، مسافرت‌ها و حتی پدیده‌های نامطلوبی مثل جنگ مشهور و معمول بوده است و با طلوع نهضت ترجمه، جدی‌تر و پررنگ‌تر می‌شود، با آشنایی ملت‌ها با یکدیگر و نیز با شناخت گنجینه‌های فکری، هنری و علمی همدیگر، سر و سامانی می‌گیرد و اصول و مبانی خاص خود را می‌یابد. بازرگانان که برای خرید و فروش کالاهایشان به شهر و دیار دیگری سفر می‌کردند و در مدت اقامت شان در شهرها و کشورهای بیگانه، اندیشه‌ها، باورها و عناصر فکری و فرهنگی خود را آگاهانه یا نا آگاهانه ارائه و ترویج می‌کردند، به هنگام شب نشینی‌هایشان داستان‌ها، حکایات، اشعار، تاریخ و سرگذشت‌های خود را برای هم نقل می‌کردند. به مرور این شکل ابتدایی روابط فکری و فرهنگی، میان اهل فن و منتقدان راه یافت و پژوهشگران و نویسندگان را بر شناخت گنجینه‌ها و آثار فکری و هنری و ادبی ملت‌ها، تجربه‌های تاریخی، کشف رازهای نهفته و بهره‌گیری از آنها برانگیخت. با گسترش روابط دیپلماتیک و فرهنگی و فرستادن رایزنان فرهنگی _ اگرچه ممکن بود هدف و نیت چیز دیگری باشد _ این شناخت و بهره‌گیری روز به روز افزایش یافت. مسافرت‌ها نیز عنصر دیگری بود که شناخت ملت‌ها را از یکدیگر رونق بخشید. چین، هند، ایران، مصر و به طور کلی مشرق زمین، مقصد اصلی پژوهشگران اروپایی شد که بیابند و از یک سو منابع طبیعی ملت‌های مشرق زمین را به غارت ببرند و از سوی دیگر، گنجینه‌های فکری و ذخایر فرهنگی شان را؛ تا بر برگ و بار اندیشه و دانش و تمدن خود بیفزایند. بدینگونه دانش ادبیات تطبیقی زاده شد، پا گرفت، بالید و وارد مجامع علمی و دانشگاه‌ها شد. چنان که امروزه بسیاری از دانشگاه‌های جهان دارای کرسی ادبیات تطبیقی و در بسیاری از کشورها مؤسسات پژوهشی در این حوزه فعال هستند.

ادبیات تطبیقی در طول دوره گذر و پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های حدود دویست ساله خود، مراحل و مکتب‌های گوناگونی را تجربه کرده است و دیدگاه‌های مختلفی را به خود دیده و

همچنان می‌بیند و پیش می‌رود تا به لحاظ مفهوم و مصداق شکل و قالب مناسب و شایسته خود را بیابد. ما در ادامه این نوشته، مکتب‌ها و نحله‌هایی که در رشد این دانش نوپا و تحوّل مفهوم آن نقش داشته‌اند، به اختصار بیان می‌کنیم تا روشن شود هر کدام از این نحله‌ها و نظریه پردازان آن تا چه اندازه در تحوّل، تکامل یا انحراف آن مؤثر بوده‌اند تا در پایان آشکار شود آیا آن گونه که ادعا می‌شود که «ادبیات تطبیقی یعنی بررسی روابط ادبی میان ملت‌ها»، واقعاً سهم و اشتراک یا حقوق معنوی ملت‌ها در بررسی این روابط مورد توجه قرار می‌گیرد، یا اینجا هم همانند دنیای سیاست هر که زورش بیشتر سودش بیشتر؟!

اشاره شد که ادبیات تطبیقی، دیدگاه‌ها و مکتب‌های متفاوتی را تجربه کرده است در این میان مکتب‌های فرانسوی، آمریکایی و روسی^۱ (= اروپای شرقی) و آلمانی نگرش‌ها و رویکردهای متفاوت به این رشته دارند. امروزه این مکتب‌ها تقریباً جنبه‌های کلی و متفاوتی از نقد ادبی را در ارتباط با ادبیات تطبیقی مطرح می‌کنند. پژوهشگران ادبیات تطبیقی مکتب فرانسه که زمانی تخصص و زندگی دانشگاهی شان با هم گره خورده بود، صرفاً پیرو جریانی بودند که در کشورشان رایج بود: آنان تاریخ‌گرایی، اثبات‌گرایی (positivism) و احساسات قومی ملی‌گرایانه را باهم پیوند زدند.

مفهوم «ادبیات تطبیقی» از نظر موافقان و مخالفان:

با توجه به آنچه گفته شد و همچنین با در نظر گرفتن قلمرو گسترده ادبیات، طبیعی می‌نماید که

۱. در میان مکتب‌های شناخته شده ادبیات تطبیقی، از مکتبی به نام روسیه (روسیه امروز و شوروی سابق) نام و نشان برجسته‌ای نمی‌بینیم؛ اگرچه در آثار برخی منتقدان از جمله فرانسوا یوست :

– François Jost, “Historical Perspective of world Literature” in *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis New York: Pegasus, 1974. pp. 21-30

از مکتب روسیه نیز سخن به میان می‌آید، اما این رشته در روسیه در کنار مکتب‌های شناخته شده دیگر فعالیتی ندارد. به تعبیر دیگر، ادبیات تطبیقی در روسیه، در مقایسه با مکتب‌های فرانسوی و آمریکایی و حتی آلمانی و بریتانیایی فروغ چندانی ندارد. علتش هم شاید این باشد که «در شوروی سابق براساس تصمیمات دولتی، ادبیات می‌بایست در خدمت منابع دولت باشد که اولین بند قانون اساسی آن را چنین تعریف می‌کند: «دولتی سوسیالیستی مشتمل بر کارران و کشاورزان» فایده‌گرایی ادبی همیشه بی روح و کسل کننده است. حال می‌خواهد نژاد باشد یا اعترافی، فلسفی باشد یا مذهبی، اقتصادی یا سیاسی. رأیسم سوسیالیستی بر رأیسم اجتماعی تأکید دارد و از این منظر ویکتور ژیرمونسکی، سخنگوی مکتب ادبیات تطبیقی شوروی است و اساس مسلم نقد در شوروی این است که ادبیات و تمام اجزای آن اساساً محصولی اجتماعی است» (فور یوست، ص ۹-۱۱).

تعریف و مفهوم واحدی از «ادبیات تطبیقی» که به اجماع مورد پسند و پذیرش صاحب نظران و منتقدان باشد - همچنان که برای خود «ادبیات» - به دست نیاید و مفهوم این اصطلاح حتی در میان بزرگان این دانش محل نزاع باشد. با نگاهی به مجموع تعریف‌های ارائه شده (بر اساس منابع قابل دسترس) می‌توان گفت که نکته مشترک و مورد اتفاق همه صاحب‌نظران این دانش، همان است که ژان ژاک آمیر و پژوهشگران ادبیات تطبیقی بعد از او، بویژه ام. اف. گوینارد در عمل و نظر بدان پرداختند «بررسی روابط ادبی میان ملت‌ها» (ام. اف. گوینارد، ۱۳۷۴، ۱۶-۱۷). این مفهوم بعدها گسترش می‌یابد و بعد از پشت سر نهادن فراز و فرودها و مجادله‌های فراوان، هنری رماک بنیانگذار نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی آن را از محدوده «روابط ادبی» به حوزه‌های دیگر معارف و علوم انسانی نیز می‌کشاند.^۱ به هر حال، از پژوهش‌های انجام گرفته و آثار عرضه شده چنین بر می‌آید که از میان رویکرد نحله‌های گوناگون در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی، دو گرایش عمده در این عرصه چالش بیشتر فعال بوده‌اند: نخست گرایشی که دامنه پژوهش‌های مربوط به ادبیات تطبیقی را به پژوهش‌های ادبی صرف محدود می‌کند و به حوزه‌های دیگر نمی‌کشاند و شرط تطبیق و گسترش زمینه مطالعاتی آن را «مطالعات زوجی، روابط تاریخی و وجود اثرگذاری و اثرپذیری میان ادبیات (= آثار ادبی) ملت‌ها می‌داند.» (نحله فرانسوی ادبیات تطبیقی) دیگر گرایشی که قلمرو مفهوم ادبیات تطبیقی را آنقدر وسیع می‌گیرد که پژوهش‌های تطبیقی نه تنها ادبیات و آثار ادبی ملت‌ها، بلکه دیگر حوزه‌های فعالیت‌های هنری همچون مجسمه‌سازی، نقاشی، معماری، موسیقی و... حتی قلمرو دیگر شاخه‌های معارف و علوم انسانی را نیز دربرمی‌گیرد. (نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی) تقریباً از دهه ۱۹۷۰ به این سو، هر چه گرایش به ادبیات تطبیقی اروپا رو به کاستی می‌گذارد، در نقاط دیگر جهان، از جمله در هند و چین و ژاپن و ... روز به روز با استقبال بیشتری روبرو می‌گردد (Bussnett, 1995, 41). بنا به آنچه نقل افتاد، به نظر می‌آید رسیدن به مفهوم واحدی از «ادبیات تطبیقی» که همگان یا دست کم، بیشتر پژوهشگران و صاحب نظران بر آن همداستان باشند، دشوار باشد. اما این اختلاف نظرهای آنان را از آن جهت که موجب شناخت دیگر ملت‌ها و نزدیکی آنان به یکدیگر می‌گردد - که از مراتب اهمیت و سودمندی ادبیات تطبیقی به شمار است - می‌توان پذیرفت و غنیمت شمرد.

نحله فرانسوی ادبیات تطبیقی

پژوهش‌های تطبیقی در فرانسه به سده‌های پانزدهم و شانزدهم برمی‌گردد. در این دوران ادیبان و

نویسندگان هنوز چشم توجّه بر ادبیات یونان و روم باستان داشتند؛ چنانکه دوبله (۱۵۲۲ - ۱۵۶۰) بر این باور بود که شاعران باید به اصل متون و ادبیات کهن مراجعه کنند، آنها را درک کنند و به طور مستقیم از خود آنها بهره بگیرند. زیرا ترجمه، در انتقال ویژگی‌های ادبی ناتوان است و در حقیقت ترجمه، خیانت به متن اصلی و نادیده انگاشتن ارزش‌های واقعی آن است.

نظر عموم محققان بر این است که «ادبیات تطبیقی» نام خود را از یک سلسله متون فرانسوی که به منظور آموزش ادبیات به کار می‌رفت و در سال (۱۸۱۶م) با عنوان «دوره‌های ادبیات تطبیقی» به دست آورده است^۲، اما آن گونه که از شواهد و منابع برمی‌آید، در سال (۱۸۲۸م) فرانسوا ابل ویلمان، یکی از استادان سربن در درس تاریخ ادبیات فرانسه، گاه از تأثیر ادبیات انگلیسی و ایتالیایی بر ادبیات فرانسه نیز سخن می‌گفت و دانشجویان را به سنجش ادبیات این ملّت‌ها برمی‌انگیخت. جلد چهارم مجموعه سخنرانی‌های او در سال (۱۸۳۸م) انتشار یافت و در این مجلد بود که ویلمان «اصطلاح ادبیات تطبیقی» (*La Literature Comparee*) را برای نخستین بار به کار برد^۳ و بدینگونه نحله فرانسوی ادبیات تطبیقی پایه گذاری شد. نحله‌ای که در آغاز به بررسی شباهت‌ها و پیوندهای ادبی آثار می‌پرداخت، ولی به ارزیابی، تجزیه و تحلیل پیوندها و روابط تاریخی آن توجّه نمی‌کرد. اوایل قرن شانزدهم دوران رشد و تقویت و ظهور آشکار دانش ادبیات تطبیقی است. مکتب رمانتسیم، نخستین و مهمترین عامل در پیدایش این دانش نوپا در فرانسه است. جنبشی که پیشگامان آن از جمله مادام دو استال (۱۷۶۶-۱۸۱۷)، بر کسانی که ادبیات ملّت‌های دیگر را کوچک می‌شمردند و یا نسبت به آن بی توجّهی می‌کردند، می‌تاختند؛ به طوری که در پایان قرن هجدهم و آغاز سده نوزدهم، برخی منتقدان (البته نه همه آنها)، اصالت و غنا و عمق ادبیات دیگر ملّت‌ها را احساس می‌کنند و می‌پذیرند. مکتب رمانتسیم که از اوایل سده نوزدهم شروع شده بود، تا اواسط سده بیستم که مکتب‌های دیگر پا به عرصه هستی گذاشتند، پژوهش غالب در میان نویسندگان و منتقدان ادبی بود که ادیبان فرانسوی را به پژوهش و جستجو در آثار و گنجینه‌های ملّت‌های دیگر فرا می‌خواند؛ جنبشی که می‌توان گفت تعریف و اصول و معیارهای دانش ادبیات تطبیقی از دل آن بیرون آمد. بعدها منتقدانی چون ابل ویلمان، سنت بو، ژان ژاک آمیر، وان تیگم، ژوزف تکست و ... هر کدام نکته‌ای بر تعریف آن افزودند و دیدگاهی نو ارائه کردند؛ چنان که گویا ردّ ادبیات تطبیقی را دانشی می‌دانند که «ضمن بیان مشابهت‌ها، به بررسی روابط تاریخی میان دو اثر ادبی می‌پردازد»^۴. بدین گونه، ادبیات تطبیقی که تقریباً از سال ۱۸۲۸ اعلام موجودیت کرده بود،

در ابتدای قرن بیستم در فرانسه به تکامل رسید و وارد حوزه دانشگاه‌ها شد. دانشگاه سوربن یکی از مراکزی بود که به شکوفایی آن کمک شایانی کرد و صاحب نظران کوشیدند تا همگام با رشد این دانش، اصول و معیارهای آن را مشخص و تبیین کنند. به طور کلی، رویکرد نحله فرانسوی به ادبیات تطبیقی، مبتنی بر مطالعات زوجی (*Binary Study*) و مقایسه متون همسان و یافتن مضامین و موضوعات مشترک یا مشابه در آثار ادبی ملت‌ها بود و تا دهه (۱۹۶۰م) هر ملت و قومی که ادبیات تطبیقی را می‌پذیرفت و بر برگ و بارش می‌افزود، ریشه و منشأ همان نحله فرانسوی را قوت می‌بخشید. فرانسه ادبیاتی حقیقتاً غنی داشت. اما از شواهد بر می‌آید که فرانسوی‌ها آن را غنی‌ترین ادبیات می‌دانستند. به عقیده آنها ادبیات فرانسه، ستون فقرات نظام ادبی را تشکیل می‌داد و وظیفه پژوهشگران تطبیقی این بود که ببینند چگونه و چرا دنده‌های ادبیات انگلیسی، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی و رومی به آنان متصل شده‌اند. این آناتومی ادبی تا اواسط قرن بیستم در آثار بزرگان صاحب نام حفظ شد و عمده توجه آنان معطوف به عوامل و منابع بیرونی و تأثیرگذاری‌ها، توسعه و تحول تاریخ بود.^۵

در «مکتب فرانسوی»، ادبیات تطبیقی به جای آن که رویکردی بین‌المللی باشد، بیشتر فراملیتی بود و رشته‌ای جنبی در حوزه تاریخ ادبیات فرانسه به شمار می‌آمد. کمتر از بیست سال قبل، ژان ماری کاره بر آن بود که ادبیات تطبیقی، شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است و تقریباً بیست سالی پیش از او، پل وان تیگم اعلام کرده بود که «ایده ادبیات تطبیقی، به طور مشخص و روشن، بر این فرض استوار است که شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است».^۶

به طور خلاصه، مهمترین اصول نحله فرانسوی ادبیات تطبیقی را می‌توان این گونه فهرست وار بیان کرد:

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بیان قرابت‌ها و مشابهت‌های میان دو اثر ادبی.

بررسی روابط و مناسبات تاریخی میان دو ادبیات یا دو اثر ادبی.

توجه به اهمیت و جایگاه زبان و تلاش در جهت غنی‌تر کردن آن.

تأکید بر روش تجربی و عملی در پژوهش‌های تطبیقی.

محدود بودن پژوهش‌های تطبیقی به بررسی تأثیر و تأثر در آثار ادبی.

توجه به نژاد، محیط و زمان و شرایط اجتماعی در پژوهش‌های ادب تطبیقی.^۸

پژوهشگران نحله فرانسوی در مطالعات خود بر «محصول» یا همان اثر (Product) نظر و تأکید داشتند.

نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی

پژوهشگران پس از جنگ جهانی دوم، مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی را در واکنش به مکتب فرانسوی بنیاد نهادند. مکتبی که در پی آن بود تا این رشته را با مسائل و موضوعاتی که به طور مستقیم به نقد ادبی مربوط می‌شد پیوند بزند. مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی به دیدگاه جهانی نگرانۀ **گوتته** و **پوسنت** نزدیک و بسیار با آن هماهنگ و به احتمال بسیار قوی منعکس‌کنندۀ تمایلات بعد از جنگ برای تعاملات و همکاری‌های بین‌المللی بود. مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی در جستجوی نمونه‌هایی از «حقایق» انسان جهانی بود که بر پایه آرکه تایپ‌های ادبی شکل گرفته و از طریق ادبیات‌ها در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها بازتاب پیدا کرده است. برخی صاحب نظران مدعی‌اند که مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی در قلمرو مطالعات فرهنگی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در حوزهٔ دانشگاه‌ها پیشگام بوده است. نحلهٔ آمریکایی ادبیات تطبیقی امروزه این رشته را بسیار متنوع و رشته‌هایی چون: مطالعات فرهنگی، مطالعات مترجمی و ... را از نتایج این رشته می‌داند.

از اوایل قرن نوزدهم، وقتی که پژوهشگران فرانسوی اصول و معیارهای دانش ادبیات تطبیقی را تبیین می‌کردند و در جهت تثبیت این دانش می‌کوشیدند، در آن سوی مرزها - اروپای شرقی و آمریکا - برخی نویسندگان و پژوهشگران در پی شناخت بیشتر آثار و گنجینه‌های دیگر ملت‌ها و وارد کردن این دانش به عرصهٔ دانشگاه‌ها بودند. «چارلز چاونشی ساکول»^۹ نخستین کسی بود که پای ادبیات تطبیقی را به دانشگاه‌های آمریکا باز کرد. پس از او، چارلز گیلی، درس ادبیات تطبیقی را در سال ۱۸۸۹ در دانشگاه میشیگان مطرح کرد و در سال ۱۹۱۲ به دانشگاه کالیفرنیا رفت و گروه ادبیات تطبیقی را در آنجا بنیاد نهاد و به مدد نشریهٔ «دایال»، توانست انجمن آمریکایی ادبیات تطبیقی را دایر کند. با بنیاد انجمن‌ها و انتشار مجلات، نشریه‌ها و کتاب‌ها، دانش ادبیات تطبیقی در آمریکا شکوفا شد و منتقدان و نویسندگان بزرگی چون رنه ولک، هاری لون، هنری رماک با نقد نحلهٔ فرانسوی، به طرح دیدگاه‌های خود پرداختند و بدینگونه، ادب تطبیقی توانست شکل و شمایل علمی به خود بگیرد و به گونه‌ای روشمند راه خود را بیابد، از مرزهای دیگر کشورها بگذرد و ملت‌ها را در نقطهٔ مشترکی که با هم دارند، به هم نزدیک و از سرکشی و برتری جویی دور کند. رنه ولک و هنری رماک در پژوهش‌های خود با نقد نحلهٔ فرانسوی و بیان کاستی‌های آن، به تحوّل و شکوفایی نحلهٔ آمریکایی این دانش نوپا بسیار کمک کردند. از جمله مهم‌ترین دستاوردها رنه ولک این بود که ادبیات تطبیقی را از حوزهٔ محدود بررسی روابط و مشابهت‌های ادبی، به قلمرو دانش‌های دیگری

چون: روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، حقوق، موسیقی، نقاشی، تاریخ، فلسفه و ... کشانید و از این طریق بستر لازم و مناسب پویایی و شکوفایی هرچه بیشتر آن را فراهم آورد.^{۱۰} پژوهشگران آمریکایی ادبیات تطبیقی، برعکس فرانسوی‌ها، دلایل خاص خود را برای بروز ندادن احساسات ناسیونالیستی دارند. ایالات متحده، سرزمینی مهاجرپذیر است و ملت‌ی مهاجر و نژادی مختلط دارد. بسیاری از منتقدان آمریکایی، هنوز وطن فرهنگی خود را در دیگر قاره‌ها و غالباً در اروپا جستجو می‌کنند. هر چند در آن زندگی نکرده باشند. جریان‌هایی مانند «نقد نو»، ادبیات تطبیقی آمریکا را بیشتر از فرانسه تحت تأثیر قرار داد؛ در نتیجه، ادبیات تطبیقی در حکم رشته‌ای دانشگاهی در آمریکا دو ویژگی متمایز دارد: نخست تعدد نظریه‌های ادبی که برخاسته از آزادی تقریباً مطلق در تدریس دانشگاهی است و دیگر نبود دغدغه‌های ملی گرایانه (فور یوست، ص: ۸) و همین نداشتن دلبستگی ملی و عرق وطنی، سبب شده است که در «مکتب آمریکایی» انسجام کمتری به چشم بیاید. اینها از مشخصه‌های نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی است.

اصول و معیارهای مهم نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی را بدین گونه می‌توان دسته بندی کرد: عدم توجه به تاریخ و مسایل اجتماعی در ادبیات تطبیقی. از آنجا که جامعه آمریکا از نژادها و قومیت‌ها و حتی ملیت‌های مختلف تشکیل شده است، پرداختن به چنین مسایلی نمی‌تواند در ادبیات تطبیقی مطرح باشد؛ از سوی دیگر، جامعه آمریکا، جامعه‌ای سرمایه داری و فرد محور است؛ از این رو، توجه به مسایل انسانی، بر اجتماع، قومیت، نژاد و ملیت برتری دارد. مکتب آمریکایی در پژوهش‌های تطبیقی خود توجه به عوامل بیرونی از قبیل: نژاد، محیط، زمان و شرایط اجتماعی مؤلف را که در نحله فرانسوی از اصول اساسی به حساب می‌آمد، کنار نهاد و در عوض، با تکیه بر مسایل و مفاهیم انسانی در مطالعات ادبی، قلمرو پژوهش‌های تطبیقی را گسترش داد.

بعد از رنه ولک، هنری رماک، طی مقاله‌ای با عنوان «ادبیات تطبیبی و رسالت آن» در سال ۱۹۶۱، کوشید مفهوم تازه‌ای از ادبیات تطبیقی ارائه دهد و آن را روشمندتر کند و اصول و مبانی آن را از نو بنیان نهد. بنا به دیدگاه رماک «در ادبیات تطبیقی پژوهشگران می‌توانند ادبیات تطبیقی را با دانش‌ها و هنرهای دیگری از جمله: فلسفه، موسیقی، نقاشی، تاریخ، روانشناسی، جامعه‌شناسی و دیگر شاخه‌های علوم انسانی مقایسه کنند. رماک معتد بود «اثر ادبی مانند یک تابلو نقاشی است که پدیدآورنده آن مهم نیست، بلکه زیبایی خود اثر مهم است».^{۱۱}

رویکرد پژوهشگران نحله آمریکایی بر مسأله «روند یا همان «فرایند» (Process) متمرکز بود.

مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، ادعای پیروی از اصول و برنامه خاصی را ندارد، لیکن تفکر التقاطی را می‌پذیرد و توصیه می‌کند. ادبیات تطبیقی در مکتب آمریکا - برای اینکه با ادبیات همگانی و ملی خلط نشود - همان است که رنه ولک می‌گوید «بهتر است که صرفاً از «ادبیات» صحبت شود».^{۱۲} نحله آمریکایی ادبیات تطبیقی مدعی پیشگامی در مطالعات فرهنگی است که مطالعات مترجمی نیز از دل آن بیرون آمده است.

مکتب اروپای شرقی

این مکتب در دهه ششم سده بیستم، در محافل ادبی مطرح شد و طی همایش‌هایی که در سال ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲ در بوداپست و ۱۹۶۶ در برلین برگزار شد، به دنبال روشن ساختن مفهوم ادبیات تطبیقی با رویکرد اجتماعی بود. در مکتب اروپای شرقی، قومیت‌گرایی و توجه به فرد مطرح نبود و پژوهشگران این نحله بدون توجه به نژاد، محیط، زمان، زبان و قومیت، به عوامل و شرایط اجتماعی توجه داشتند و بر این باور بودند که «ادبیات بازتاب مسایل اجتماعی است» و واقعیت‌های اجتماعی است که ادبیات و انواع جریان‌های ادبی را پدید می‌آورد. از این رو، در جوامعی که شرایط اجتماعی و سیاسی مشابهی داشته باشند و یا تجربه‌های مشابهی از سر گذرانده باشند، از نظر انواع و اشکال و قالب‌ها و مضامین ادبی و هنری موارد مشابه فراوانی می‌توان یافت. به تعبیر دیگر، آثار ادبی و هنری، برآمده از دل واقعیت‌های اجتماعی و حاصل تحولات اجتماعی هستند و واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی، تأثیر انکارناپذیر در پیدایش و شکل‌گیری ادبیات و آثار هنری جوامع دارد.

مکتب اروپای شرقی که امروزه بیشتر با این نام کلی شناخته می‌شود و گهگاه با نام‌های دیگری همچون: مکتب روسیه یا مکتب اسلاوی نیز از آن نام می‌برند، بر خاسته از اندیشه‌های جامعه‌شناختی مارکس است که قائل به تأثیرگذاری زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی در قلمرو فرهنگ و هنر است. از دیدگاه این مکتب، بررسی روابط ادبی ملل مختلف بر اساس پژوهش در نقاط مشترک و مشابه آنهاست که این نقاط مشترک و مشابه بر اثر وجود زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی مشترک و مشابه میان آنها و تأثیر آنها بر ادبیات و هنرشان حاصل شده است. (علوش، ۱۹۸۷، ۱۲۷) اما همانگونه که فور یوست می‌نویسد «در کشورهای به اصطلاح بورژوازی و سرمایه داری، این مطلب را نمی‌دانند و یا قبول نمی‌کنند که مارکس و

انگلس از جمله اولین پیشگامان ادبیات تطبیقی بوده اند. آنها در مانیفست حزب کمونیست (۱۸۴۸) از وابستگی مادی و معنوی ملل مختلف صحبت می‌کنند و چنین اظهار می‌نمایند که « خلاقیت‌های روشنفکرانه هر یک از ملل، مایملک عمومی است... » و از میان ادبیات‌های متعدّد و بومی، ادبیات جهان ظهور می‌کند. (Froncois Jost, 9-10, و، ولک، ۱۳۷۳، ۴۹)

نحله آلمانی ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی در آلمان، تقریباً از اواخر قرن نوزدهم آغاز می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم به اعلا درجه خود گسترش می‌یابد و گسترش و تکامل خود را مدیون پژوهشگری مجارستانی به نام پیتر سُنْدی (Peter Szondi) است که در دانشگاه آزاد برلین تدریس می‌کرد. کار سُنْدی در زمینه ادبیات تطبیقی با هدف: آلمانی برای همه و مطالعات تطبیقی انواع ادبی از قبیل ادبیات نمایشی، ادبیات غنایی (بویژه از منظر هرمنوتیک) شعر و شاعری و تأویل را در بر می‌گرفت. دیدگاه زندی درباره ادبیات آلمانی، هم در مراسم دعوت از سخنرانان میهمان بین المللی در برلین و هم در مقدمه و معرفی سخنرانان آشکار شد؛ سخنرانانی چون: ژاک دریدا (پیش از آن که شهرت جهانگیر بیابد) پیر بوردی، لوسین گلدمن از فرانسه، تئودور آدرنو از فرانکفورت، رنه ولک از دانشگاه هاروارد و ... حضور پژوهشگرانی اینچنین مشهور که یک شبکه برنامه ریزی شده و کانونی روشمند را تشکیل دادند، نشان از تصوّرات ذهنی پیتر سُنْدی از ادبیات تطبیقی داشت. پژوهشگران ادبیات تطبیقی که در آلمان شرقی مشغول فعالیت بودند، به این همایش دعوت نشدند و حتی همکاران سُنْدی در فرانسه و هلند به رسمیت شناخته نشدند. با این که پیتر سُنْدی در پژوهش‌های تطبیقی متمایل به غرب اروپا و متحدان جدید آلمان غربی بود و به پژوهشگران ادبیات که در اروپای شرقی فعالیت داشتند کمتر توجه می‌کرد، تصوّر و استنباط او از مفهوم ادبیات تطبیقی که فراملیتی و فرامرزی (transatlantic) بود، سخت تحت تأثیر نظریه پردازان ادبیات اروپای شرقی از جمله ساختارگرایان روس و نظریه پردازان مکتب پراگ قرار گرفت. همچنان که رنه ولک بسیاری از مفاهیم و نظریه‌های خود را از آثار سُنْدی و همدستانش اقتباس کرد، مفاهیم و نظریه‌هایی که تا به امروز برای نظریه ادبیات تطبیقی پیامدهای اساسی و عمیق به همراه داشته و دارد. از آنجا که بسیاری از دانشگاه‌های آلمان در حال سازگار شدن با نیازها و شرایط ناشی از ورود دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد تازه وارد هستند، این وضعیت به سرعت در حال تغییر است. نحله آلمانی ادبیات تطبیقی که جهان امروز را جهان کار

و تخصص می‌داند، می‌کوشد به دانشجویان دانش کاربردی ارائه دهد؛ این نحله از یک سو با پرداختن به لغت‌شناسی سنتی و از سوی دیگر با برنامه‌های حرفه‌ای در حال فشرده شدن است. دانشگاه‌های آلمان، دیگر دانشجویان خود را در درجهٔ اول برای بازار آکادمیک نمی‌پرورند؛ ضرورت یک رویکرد حرفه‌ای و کار آفرین [در نحلهٔ آلمانی ادبیات تطبیقی] بیشتر مشهود است تا ضرورت یک رویکرد پژوهشی.

ادبیات تطبیقی همیشه و از آغاز، در میان پژوهشگران آلمانی همانند نظر برخی منتقدان فرانسوی (مثل ژان ماری کاره)، شاخه‌ای از تاریخ ادبیات محسوب می‌شد. کاسپر دانیال مورهوف نسبت به اهمیت دانشگاهی شاخهٔ ادبیات تطبیقی آگاهی داد و آن را به گونه‌ای روشمند زیر عنوان «تاریخ ادبیات همگانی» مطرح کرد. پژوهشگران آلمانی تا زمانی که ادبیات ملی خود را با پژوهش و تحقیق غنا بخشیدند، از پژوهش در زمینهٔ ادبیات تطبیقی دست نکشیدند. حتی در مطالعاتشان آثار ادبی ملت‌های دیگر را از دیدگاه خود بررسی می‌کردند.

اشمیت، از جمله پژوهشگران آلمان است که در سال ۱۸۸۰ طی کنفرانسی اظهار داشت: «باید تاریخ ادبیات، جزیی از تاریخ تحول فرهنگی و روحی ملت‌هایی باشد که میان ادبیات‌هایشان تطبیق صورت می‌گیرد. اما پرداختن به ادبیات قومی، لزوماً نیاز به تحمیل حمایت‌های وارداتی به منظور حفظ آن در مقابل رقابت‌ها ندارد.

با گسترش پژوهش‌ها در حوزهٔ ادبیات تطبیقی، گوته شاعر آلمانی، طرح ادبیات جهانی (*Weltliteratur*) را انداخت که بعدها از دل این طرح، اصطلاح «جهان وطنی» (*Cosmopolitan*) برآمد. باور گوته، این آرمان ناممکن بود که «زمانی ادبیات همهٔ جهان باید یکی شود» (ولک و اوستن وارن، ۱۳۷۳، ۴۴). اما بعدها، خود گوته نیز متوجه این امر ناممکن شد. کاسپر دانیال مورهوف، نخستین کسی بود که بر اهمیت ادبیات تطبیقی در پژوهش‌های دانشگاهی تأکید می‌ورزید. در سال ۱۸۸۷ «ماکس کوخ» در شمارهٔ نخست مجلهٔ ادبیات تطبیقی، در مقاله‌ای به نقد تطبیقی در آلمان از زمان «مورهوف» تا «بنفی» و «جودکه» پرداخت و زمینهٔ طرح اختصاصی ادبیات تطبیقی را فراهم و بیان کرد (حسام خطیب، ۲۰۰۳، ۹۸-۹۹). از دههٔ ششم سدهٔ بیستم، ادبیات تطبیقی توانست جایگاه ویژه‌ای در میان پژوهشگران آلمانی بیابد و در اواخر همین دهه، گروهی از منتقدان ادبی در شهر «کنستانس» انجمنی ادبی تشکیل دادند که در آن به موضوع علم «تأویل» می‌پرداختند و ادبیات را بر اساس نظریهٔ «دریافت» تحلیل می‌کردند، بنا بر این نظریه، متون ادبی معنایی ثابت ندارند، بلکه مخاطب با توجه به شرایط اجتماعی و

فرهنگی و تجارب و محتویات ذهنی خود، متون ادبی را تأویل یا رمزگشایی می‌کند. در نحله آلمانی ادبیات تطبیقی، برخلاف گونه فرانسوی آن، تأثیرپذیرنده یا دریافت‌کننده متن، محور پژوهش‌های ادبی قرار می‌گیرد. طرفداران این نوع نگرش از جمله ویلهلم دیلتاتی، معتقدند که شناخت متنی که از گذشته باز مانده است، نمی‌تواند از فهم گذشته همچون موقعیتی تاریخی جدا باشد. دیلتای در بررسی متون به نقش و جایگاه فرد اهمیت می‌داد و می‌کوشید در بررسی و تحلیل متن به روانشناسی و استقلال فرد تمرکز کند و در رساله «در آمدی به پژوهش فردیت» نوشت که «هنر و بویژه ادبیات، به جهان انسانی فردیت می‌بخشند» (احمدی، ۱۳۷۲، ۵-۵۳۴). دیلتای در مقام منتقد، همیشه به محتوای اثر ادبی، به توانایی شاعر در ارائه وضع مطلوب زندگی و به تفسیر و تعبیر واقعیت علاقه‌مند است و تقریباً در تمام نوشته‌هایش بر این نکته پا می‌فشرد که «شعر به ترسیم کمال مطلوب عصر خود می‌پردازد و مانند همه هنرها، وسیله فهم عینی جهان است». وی معتقد است، می‌توان میان هنر و کل وجود بشر ارتباط ایجاد کرد» (ولک، ۱۳۷۹، ۱۲۰-۱۱۹).

نحله بریتانیایی

ادبیات تطبیقی و پژوهش‌های مربوط به آن در بریتانیا هم نسبت به فرانسه و آمریکا، چندان با اقبال و گسترش مواجه نبود. اگرچه بسیاری از شوراها در رشد و تحول ادبیات تطبیقی در اروپا سهم داشته‌اند، لیکن فرانسه همچنان پیشرو گرایش‌های جدید در پژوهش‌های ادبی مربوط به آن بود. نحله بریتانیایی ادبیات تطبیقی با چاپ و انتشار نخستین کتاب در حوزه ادبیات تطبیقی با عنوان «ادبیات اروپا در قرن پانزده و شانزده و هفدهم، از هنری هالام در چهار مجلد میان سال‌های ۱۸۳۷ - ۱۸۳۹، حضور خود را اعلام کرد. از پیشگامان این رشته در انگلستان، به ماتیو آرنولد (*Matthew Arnold*) می‌توان اشاره کرد. نظر مساعد و علاقه مندی او در توجه به آثار ادبی و هنری ملت‌های دیگر در اقوال او که بدان استناد کرده‌اند، مشهود است؛ چنانکه سوزان باسنت، از قول آرنولد در تأیید نظر وی و توجهش به ادبیات تطبیقی می‌نویسد:

«همه جا پیوستگی و ارتباط هست. همه جا نمونه و مثال هست. هیچ رخدادی و هیچ ادبیاتی نیست که به قدر کافی جامع و کامل باشد، مگر در ارتباط با رخدادها و ادبیات‌های دیگر» (Bassnett: 1995, 1).

ماتیو آرنولد، شاعر و منتقد انگلیسی، اولین کسی بود که حدود ده سال بعد از انتشار کتاب

ه. هالام، در به کار گیری اصطلاح ادبیات تطبیقی، با پژوهشگران فرانسوی همراه شد و آن را میان خوانندگان رواج داد. «آرنولد می‌خواست که پژوهش‌های ادبی بدون هیچگونه قید و بند و بدون توجه به مرزها صورت بگیرد و از اینکه بریتانیا از دیگر کشورها در این زمینه عقب‌تر مانده است اظهار تأسف می‌کرد.» (خطیب: ۲۰۰۳، ۹۷)

مکتب نیوزیلند

ظهور ادبیات تطبیقی در نیوزیلند به اواخر سال ۱۸۸۵ و آغاز سال ۱۸۸۶ برمی‌گردد. زمانی که هاجسون ماکولی پوست کتابی در ارتباط با ادبیات تطبیقی چاپ و منتشر کرد. این کتاب در نیوزیلند نخستین تلاش روشمند و فراگیر در ادبیات تطبیقی به شمار می‌آید. در این کتاب تأکید بر آن است که تاریخ ادبیات شاخه‌ای فرعی است از شاخه‌های علوم اجتماعی و چنین اظهار نظری در دوره‌ای که فلسفه اثبات‌گرایی (*positivism*) حاکمیت داشت، چندان عجیب نیست. پوست روش خود را «پیاده کردن قاعد و قوانین تاریخی در زمینه‌های ادبی» توصیف می‌کند (خطیب: ۲۰۰۳، ۹۷) و از این که پژوهشگران ادبی در به کارگیری قواعد تاریخی در زمینه‌های ادبی اهمال ورزیده‌اند، اظهار تأسف و نارضایی می‌کند و پرداختن به نقد ادبی و نظریه ادبی را نوعی خارج شدن از این روش و مذموم می‌داند و با کسانی که به نقد و نظریه ادبی می‌پردازند به شدت مخالفت می‌ورزد. وان تیگم (۱۹۳۰) تأکید کرد «کتاب پوست اولین کتابی است که به طور اختصاصی در مورد نظریه ادبیات تطبیقی است و هنوز شایستگی آن را دارد؛ چرا که همه مطالب و محتویات آن دریافته نشده است.» (همان، ۹۸)

ایتالیا

با اینکه ایتالیا را زادگاه جنبش نوزایی یا همان رنسانس می‌دانند که منشاء تحولات بوده، اما ادبیات تطبیقی هیچگاه به طور رسمی در ایتالیا مورد توجه و بهره برداری قرار نگرفته است؛ با این همه، نشانه‌هایی هر چند کم رنگ از شکل‌گیری ادبیات تطبیقی در ایتالیا به چشم می‌آید. توجه به ادبیات تطبیقی در ایتالیایی قرن نوزدهم را به دو دوره متمایز می‌توان تقسیم کرد. نیمه اول قرن نوزدهم که تندروی‌ها و تعصبات قومی ایتالیایی در متمرکز شدن توجهات به ادبیات ایتالیایی و بسته شدن دروازه‌ها به روی ادبیات‌های بیگانه مؤثر بود، اما بعد از آنکه یکپارچگی ایتالیا شکل گرفت، پژوهشگران ایتالیایی متوجه اروپا و جهان نیز شدند. اصلاح موضع‌گیری

ایتالیا نسبت به ادبیات تطبیقی، مدیون فرانچسکو دوسانکتیس، وزیر فرهنگ وقت ایتالیا بود که در سال (۱۸۶۱) کرسی ادبیات تطبیقی را در دانشگاه ناپولی آن کشور ایجاد کرد و جورج هرورج (j. Herweg) و بعد از او خود دوسانکتیس نخستین کسانی بودند که عهده دار این کرسی شدند.^{۱۳} نیمه دوم همراه است با انتقادات شدید و حتی مخالفت‌های منتقد برجسته ایتالیا، پیندوتو کروچه (B. Croce) که معتقد بود جستجوی مشابهت‌ها و همانندی‌ها میان ادبیات‌های ملل مختلف، نمی‌تواند روش مستقلی باشد، بلکه تنها نقش تقویت کننده متون را دارد و به نوعی می‌تواند در جهت تفسیر و حکم درباره آنها یاری رسان باشد. کروچه، ادبیات تطبیقی را شیوه‌ای برای یافتن تقارن‌های تاریخی می‌دانست که ضمن آن، پژوهشگر می‌تواند به نمونه‌های بهتر و کامل‌تر دست یابد. (Bassnett, 1995, 2-3) کروچه انتقادات خود را با هجمه‌های آشکار بر ادبیات تطبیقی پی گرفت و آن را متهم نمود که آن اندازه که موجب نفهمیدن متون یا بد فهمی آن می‌شود، به فهم متون کمک نمی‌کند و تمام آنچه را که ادبیات تطبیقی انجام می‌دهد، ربودن و بلعیدن شکل نهایی یک اثر ادبی است. به هر حال، ادبیات تطبیقی در ایتالیا زیر نفوذ انتقادات تند و نگرش نه چندان مثبت کروچه مجال ظهور و شکوفایی نیافت. از این رو، ایتالیا ناگزیر باید منتظر موج عمومی اروپا می‌ماند تا ادبیات تطبیقی به حرکت درمی‌آید و ایتالیا را از بند حصار می‌کشد که کروچه به اطراف آن کشیده بود، بیرون می‌آورد.

مفهوم امروزی ادبیات تطبیقی

نقد و نظرها در باره ادبیات تطبیقی بعد از این رویکردها که به اجمال اشاره شد، همچنان ادامه می‌یابد و فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر می‌گذارد. تا دیروز که برخی آن را خاموش و از بین رفته می‌پنداشتند و گروهی آن را در قلمرو مطالعات فرهنگی و برخی دانشی مستقل و برخی دانشی «میان‌رشته‌ای» (Interdisciplinary) و برخی ادبیات جهانی قلمداد می‌کردند و گروهی آن را برابر با «ادبیات» می‌دانستند. امروزه گروه دیگری از منتقدان بر این باورند که ادبیات تطبیقی گونه‌ای «روش‌شناسی» است که از طریق آن «نفوذ و تأثیر متون به حوزه فرهنگ‌های گوناگون پژوهش و بررسی می‌شود.» (Payne Michael, 1996, 114) پژوهشگران در پی شناخت ملت‌ها و ترجمه آثار فرهنگی و شاهکارهای ادبی آنان برمی‌آیند و از این رهگذر پای مطالعات مترجمی نیز به میان کشیده شد. مطالعات مترجمی حاصل تحول و از دستاوردهای ادبیات تطبیقی است که در حوزه مطالعات ادبی به سرعت در حال گسترش است و

پیامدهای وسیعی برای آینده آن داشته و دارد و می‌توان گفت که مطالعات مترجمی، روی دیگر سکه ادبیات تطبیقی است. پژوهش‌های انجام گرفته نشان می‌دهد که ترجمه/ مترجمی در زمان‌های تحوّل بزرگ فرهنگی، اهمّیت ویژه ای دارد. ایوان زوهر، اظهار می‌کند که وقتی فرهنگی در دوره انتقال باشد، فعالیت وسیع مترجمی رخ می‌دهد؛ مثلاً زمانی که در حال گسترش است یا زمانی که نیاز به نوسازی دارد یا زمانی که در مرحله گذار از دوره پیش‌انقلابی است، ترجمه نقش حیاتی دارد. در مقابل، زمانی که فرهنگی محکم و استوار بنیاد نهاده می‌شود، آنگاه که در مرحله شکوه و اقتدارگرایی (imperialism) باشد یا وقتی خود را برتر و غالب می‌داند، در این حالت، ترجمه اهمّیت کمتری دارد. این شکوه و اقتدار و تأثیر را زمانی می‌توان دید که ادبیات و ارزش آثار ادبی و فرهنگی خود را از چشم دیگران ببینیم و تأثیر آن را بر ملت‌های دیگر احساس کنیم. (Bassnett, 1995, 10-11) مراد آن که ترجمه در انتقال و تأثیر عناصر و عوامل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و ... بر مترجم و زبان مقصد مؤثر است. چرا که اگر مترجم، جانب انصاف و حقیقت را فرو بگذارد، هیچ دور نیست که منویات و مقاصد خود را در جهت تأمین منافع ملی و یا شخصی خود به کار گیرد و از هدف اصلی دور افتد.

نتیجه‌گیری

ادبیات تطبیقی که چندی بعد دویستمین سالگرد پیدایش و اسقلال خود را جشن خواهد گرفت، راه‌های دور و دراز و پر پیچ و خمی را پیموده تا به این مرحله رسیده است. امروزه کمتر کشور و دانشگاهی را می‌توان سراغ گرفت که مرز پژوهشی، کرسی یا گروه ادبیات تطبیقی در آن تأسیس نشده باشد. این رشته از زمان پیدایش تا به امروز، همچنان به روند رو به رشد خود ادامه می‌دهد و کشورها و قلمرو ادبیات ملت‌ها را یکی یکی در می‌نوردد و به هر اقلیم و ادبیاتی که وارد می‌شود، صاحب نظران و پیشگامان ادبیات آن کشور براساس چهارچوب ادبیات خود و میزان ارتباط با ادبیات فراملی، اصول و معیارهایی را بر آن تعیین می‌کنند. این دانش بر اساس نگرش‌ها و چشم اندازهای گوناگون، اصول و معیارهای متفاوتی را بر خود پذیرفته و همچنان می‌پذیرد؛ چنان که، نحله فرانسوی آن که نخستین شکل ظهور و بروز رسمی ادبیات تطبیقی است، معیارهایی دارد که با نحله آمریکایی آن در بسیاری جهات متفاوت می‌نماید و در مدّت زمان انتقال این دانش از مرزهای فرانسه به آمریکا، در دیگر کشورها مانند آلمان و انگلیس و ایتالیا و کشورهای اروپای شرقی نیز روند و دوره‌ها و گونه‌های متفاوتی را تجربه می‌کند و در

کنار این امر، «محیط جغرافیایی، تحولات فکری و فرهنگی، انقلابات فرهنگی و صنعتی مثل انقلاب فرانسه و ایتالیا، جنگ و ... از دیگر عوامل تأثیر گذار در دگرگونی و نفوذ اندیشه و آثار ملّتی در ملّت دیگر و بیداری اذهان آنان به شمار می‌آید» (هایت، ۱۳۷۶، ۴۳-۳۹۷). البتّه، تعیین ترتیب شکل‌گیری و اعلام ظهور رسمی نحله‌های ادبیّات تطبیقی در ادبیّات ملّت‌ها، به جز فرانسه که به استناد بسیاری شواهد زادگاه آن بوده و رتبه نخست را دارد و نحله آمریکایی که به دلیل شرایط فرهنگی و سیال بودن این بحث در مراکز علمی مربوط آن کشور از یک سو و پذیرفتن اندیشمندان و افکار مهاجر از سوی دیگر، همیشه تقریباً آخرین آنهاست، کار چندان ساده‌ای نیست. اما اصول و معیارهای هر کدام از این مکتب‌ها و نحله‌ها را براساس چشم انداز و رویکردهایی که نسبت به آثار ادبی خود و گنجینه‌های فکری ملّت‌های دیگر داشته‌اند، تقریباً می‌توان دریافت و بیان کرد. با همه این تفصیلات، به نظر می‌آید هدف اساسی و آنچه از شناخت این مکاتب و نحله‌ها بر می‌آید، پاسخ دادن به این پرسش است: «جایگاه ادبیّات ملّت‌های دارای آثار فاخر و تأثیر گذار در جهان امروز که مرزهای جغرافیایی جای خود را به مرزهای تاریخی داده است، چیست؟» به تعبیر دیگر، ملّت‌هایی که دارای گنجینه‌های فکری و تأثیرگذار در تحولات فکری جهانی هستند و به نوعی در میراث مشترک فکری و فرهنگی ملّت‌ها نقش دارند، در نحله‌ها و مکاتب ادبی شناخته شده چه جایگاهی دارند؟ و آیا این مکاتب شناخته شده، سهم و نقش و حقوق مشترک ملّت‌ها را هم در نظر می‌گیرند؟

یادداشت‌ها

- ۱- خطیب، حسام، آفاق الادب المقارن عربیا و عالمیاً، ص: ۵۰
- 2- Bassnett Susan *Comparative literature (A critic introduction)*. p: 12
- ۲- حدیدی، جواد؛ برخورد اندیشه‌ها، ص: ۱۷۳
- ۳- گوپارد ام. اف؛ ادبیّات تطبیقی، صص: ۱۱- ۱۲
- ۴- همان، ۱۲
- ۵- یوست فور، ترجمه علیرضا انوشیروانی، ۱۱-۸
- ۶- ژان ماری کاره (مقدمه‌ای بر کتاب ادبیّات تطبیقی ام. اف گوپارد) ص ۱۲.
- ۷- غنیمی هلال، محمد، ص: ۵۰
- ۸- زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱) نقد ادبی، ج ۲: ۴۵۹. نیز: تراویک باکتر (۱۳۷۳) ۴۹۰
- 9 - Charles Chauncey Shackwell
- ۱۰- عبدالسلام کفافی محمد (۱۹۷۱) « فی الادب المقارن دراسات فی نظریه الادب و الشعر القصصی، ص: ۲۰
- ۱۱- حسام خطیب، ص: ۹۸ - ۹۹

- ۱۲- ولک رنه و آوستن وارن ص: ۴۴
 ۱۳- ر.ک: تاریخ نقد دیده، ۴/۱، ۴۲-۱۳۹.

منابع

- احمدی بابک (۱۳۷۲) ساختار و تأویل متن، چ دوم، تهران، نشر مرکز
- تراویک، باکتر (۱۳۷۳) **تاریخ ادبیات جهان**، ترجمه عربعلی رضایی، تهران، فرزانه
- حدیدی، جواد (۲۵۳۶) **برخورد اندیشه‌ها**، تهران توس
- خطیب حسام (۱۴۲۴ هـ / ۲۰۰۳ م.) **الادب المقارن عربی‌أ و عالمی‌أ**، مصر، دارالفکر معاصر
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱) **نقد ادبی**، چ ۳، تهران، امیر کبیر
- علوش سعید (۱۹۸۷) مدارس الادب المقارن دراسة منهجیه، المركز الثقافی العربی.
- غنیمی هلال، محمد (۱۹۹۹) **الادب المقارن**، بیروت، دارالعودة .
- کفافی عبدالسلام، محمد (۱۹۷۱) « **فی الادب المقارن** » دراسات فی نظریه الادب و الشعر القصصی، دار النهضه العربیه.
- گوینارد، ام. اف. (۱۳۷۴) **ادبیات تطبیقی**، ترجمه علی اکبر خان محمدی، تهران، شرکت انتشاراتی پاژنگ.
- ولک رنه و آوستن وارن (۱۳۷۳) **نظریه ادبیات**، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران، علمی و فرهنگی
- _____ (۱۳۷۹) **تاریخ نقد جدید**، تهران، نیلوفر
- هایت گیلبرت (۱۳۷۶) **ادبیات و سنتهای کلاسیک** (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب) ترجمه محمد کلباسی و مهین دانشور، ج ۱، تهران، انتشارات آگه.
- Bassnett Susan (1997) *Comparative literature (A critic introduction)* Blackwell, third edition.
- Francois Jost, "Historical Perspective of world Literature" in *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis New York: Pegasus, 1974. pp. 5-13
- Michael Payne *Dictionary of Cultural and Critical Theory* (1996) Edi, Blackwell.

مقاله‌ها

- یوست فرانسوا (۱۳۸۶) **چشم انداز تاریخی ادبیات تطبیقی** (مقدمه‌ای بر ادبیات تطبیقی) نشریه ادبیات تطبیقی، ترجمه علیرضا انوشیروانی، صص: ۳۷-۶۰.